

Research Article

Application of attention industry in Surah Anbiya

Mehrdad Aghaei^{1*}, Fazel Abbaszadeh²

Abstract

The Holy Quran, as the King of the Book of Existence, despite its abandonment among human societies, especially among Muslims, contains many thematic themes and novelties that all rhetorical and syntactic books have made the most of this great book. . The attention industry is one of the most common literary industries used in Arabic and Persian, which has long been used by speakers and writers. The rhetoricians, syntacticians, critics, and commentators have each provided definitions of attention that have changed over time. Therefore, the attitude of the new rhetorician is different from the old rhetoric towards this literary industry. This research aims to examine the difference between the view of rhetoricians at different times in this literary array and also the difference in the amount of examples of this industry in Surah Anbiya in the seventeenth part of the Holy Quran. Pay.

Keywords: Holy Quran, Surah Anbiya, Al-Tafat Industry, Usage

1. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Mohaghegh Ardabili University, Ardabil, Iran

2. Department of Persian Language and Literature, Parsabad Mughan Branch, Islamic Azad University, Parsabad Mughan, Iran

Correspondence Author: Mehrdad Aghaei

Email: almehr55@yahoo.com

DOI: 10.30495/QSF.2022.1902321.2198

Receive Date: 15.06.2020

Accept Date: 02.07.2020

کاربست صنعت التفات در سوره انبیاء

مهرداد آقائی^{۱*}، فاضل عباس زاده^۲

چکیده

قرآن کریم به عنوان شاه‌کتاب هستی، با وجود مهجوریتی که در بین جوامع بشری، علی‌الخصوص در میان مسلمانان دارد، حاوی مضامین گهربار و صنایع بدیعی فراوانی است که تمامی کتب بلاغی و نحوی از این کتاب والامقام نهایت بهره را برده‌اند. صنعت التفات یکی از متداول‌ترین صنایع ادبی مورد کاربرد در زبان عربی و فارسی است که از دیرباز مورد استفاده سخنوران و نویسندگان بوده است. بلاغیون، نحویین، نقاد و مفسرین هر یک تعاریفی از التفات ارائه داده‌اند که در طول زمان این تعاریف دستخوش تغییراتی شده است. لذا نوع نگرش بلاغیون جدید با بلاغیون قدیم نسبت به این صنعت ادبی متفاوت است. این پژوهش برآن است تا با روش توصیفی-تحلیلی ضمن بررسی کاربرد صنعت التفات و انواع آن در سوره انبیاء به بررسی تفاوت نگاه بلاغیون در زمان‌های مختلف به این آرایه ادبی و نیز تفاوت میزان مصادیق این صنعت در سوره انبیاء در جزء هفدهم قرآن کریم بپردازد.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، سوره انبیاء، صنعت التفات، کاربرد

۱. گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران

۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد پارس آباد مغان، دانشگاه آزاد اسلامی، پارس آباد مغان، ایران

ایمیل: almehr55@yahoo.com

نویسنده مسئول: مهرداد آقائی

مقدمه و بیان مسئله

۱) صنعت التفات یکی از آرایه‌های برجسته و متداول در علم بلاغت به شمار می‌رود. التفات در واقع مبتنی بر عدول و روی گردانی است و با ایجاد ناهمگونی ظاهری به جذابیت بیشتر متن دامن می‌زند. این آرایه قبل از نزول قرآن کریم توسط خطیبان و شاعران کاربرد خاصی داشت، اما حجم کاربردی آن در قرآن کریم به مراتب بیشتر از خطبه‌های خطیبان و اشعار شعرای پیشین است. وقتی خالق عظیم الشان در برترین کتاب عالم؛ قرآن کریم چنین توجه ویژه‌ای به التفات نشان می‌دهد و برای انتقال پیام خویش به کرات از آن بهره می‌گیرد، این می‌تواند این پیام را برای ما داشته باشد که هنوز ابعاد ناشناخته‌ای از التفات وجود دارد که تحقیق و بررسی بیشتر پژوهشگران را می‌طلبد.

پیشینه پژوهش

موضوع التفات از جمله مواردی است که پژوهش‌های انحصاری در رابطه با آن کم انجام شده است. البته برخی از این آثار بیشتر مناسب حال مخاطب غیر متخصص است که قصد آشنایی اولیه با التفات را دارد. از جمله این آثار کلی‌تر و سطحی‌تر می‌توان به مقالات «فن الالتفات فی القرآن» نوشته جواد سعدون زاده؛ «بلاغت التفات در قرآن کریم» نوشته ابراهیم زارعی فر و «أسلوب الالتفات بین التراث و المعاصرة» نوشته ابوعلی محمد برکات اشاره کرد. اما آثار ارزشمندی نیز یافت می‌شوند که عمقی‌تر و تخصصی‌تر به این مقوله پرداخته‌اند؛ مقاله ارزشمند محمد آس عبدالحلیم ترجمه ابوالفضل حرّی با عنوان «صنعت التفات در قرآن» که در آن به طور جدی و زیر بنایی به ابعاد التفات پرداخته و ترجمه کتاب تعقیب نشانه‌ها نوشته جاناتان کالر که عمدتاً درباره التفات در شعر غنایی است. نادره سادات سرکی در مقاله «گونه شناسی صنعت التفات در قرآن مجید با توجه به مؤلفه‌های گفته‌پردازی» از منظری نو به التفات نگاه می‌کند. او با استفاده از مؤلفه‌های اصلی کنش گفتار (گفته، گفته پرداز، گفته شنو) به بررسی گونه‌ها و اشکال مختلف التفات در قرآن کریم و چگونگی تأثیرگذاری این صنعت بر آن مؤلفه‌ها می‌پردازد. مقاله «فن الالتفات فی مباحث البلاغیین» نوشته جلیل رشید فالح نیز اثر ارزشمندی محسوب می‌شود که در آن تفاوت بین آراء بلاغیون به زیبایی به تصویر کشیده شده است. برای این کار او بخشی با عنوان وجوه التفات در اثر خویش گنجانده و آنرا به سه قسمت وجوه تخصیص و وجوه تعمیم و وجهی بینابین این دو تقسیم کرده و در قالب این وجوه مراحل اتساع تدریجی دامنه التفات را توضیح داده است. او علاوه بر انگیزه‌های التفات، به بررسی تفاوت بین تجرید و التفات نیز پرداخته است. علاوه بر این‌ها، هما رحمانی در سه مقاله مجزاً با نام‌های «بازنگری معنایی در التفات بلاغی و اقسام و کارکردهای آن» و «روند تاریخی و بازنگری معنایی التفات» و «کاربرد التفات در کلام الهی» به مبحث التفات پرداخته که وجوه اشتراک آنها با یکدیگر بسیار است.

در حیظه پایان نامه نیز پایان نامه «الالتفات فی القرآن الکریم الی آخر سورة کهف» توسط «خدیجه محمد احمد لبنانی» در مقطع دکترا در دانشگاه امّ القرى عربستان انجام شده است که او در آن بعد از

ارائه تاریخچه التفات قبل از عصر تدوین بلاغت عربی به بیان تعاریف مختلف بلاغیون از آن پرداخته و در نهایت به این نتیجه رسیده است که التفات منحصر به تغییر در اسالیب سه گانه خطاب است. او بعد از بررسی رموز هنری و آثار روان شناختی التفات نمونه‌هایی از آن را در شعر و نثر عربی و همچنین مصادیق آن را از ابتدای قرآن تا آخر سوره کهف ارائه داده است. پایان نامه دیگری نیز با عنوان «صنعت التفات و اهداف آن در قرآن» توسط «حامد علی پور» در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه فردوسی نگاشته شده است که در این مورد نیز نویسنده محدوده التفات را منحصر به التفات ضمیر می‌داند و تأکید اصلی در آن بر بررسی اغراض التفات من جمله تفخیم و تعظیم و تهدید و توبیخ و نصیحت و موعظه و تحقیر است. با این وجود پژوهشی درباره کاربردهای صنعت التفات در سوره انبیاء تاکنون انجام نشده است.

التفات در لغت

التفات مصدر باب افتعال از ریشه لغت «به معنای صرف (روی برگرداندن) است.» (ابن منظور، بی تا: ۸۴/۲) «اللفت» چرخاندن چیزی از جهتی به جهت دیگر است. همان گونه که انسان گردشش رو به سمتی است و او آنرا به سمت دیگر می‌چرخاند. «(فراهیدی، ۱۳۶۷: ۱۲۱/۸) برخی از معانی مجازی آن عبارتند از: «لفت الدقیق بالسمن أو غیره: عصدته (آن آرد و کره را) تبدیل به فرنی کردم» (ابن درید، بی تا: ۲۶۴/۱) و «یلفت الراعی الماشیة: یضربه (گله را می‌زند تا به سمتی رود)» (زبیدی، بی تا: ۷۸/۵) در مورد کلمات مترادفی که به عنوان معادل برای این کلمه آورده شده‌اند، باید گفت که اکثر کتب لغت این واژه را با واژه‌هایی از ریشه «لی» و «صرف» تعریف کرده‌اند، مگر صاحب «العین» که علاوه بر ذکر واژه‌های مذکور از واژه الفتل نیز برای این کار استفاده کرده و می‌گوید: «اللفت و الفتل واحد» (فراهیدی، ۱۳۶۷: ۱۲۱/۸) با توریق اجمالی کتب لغت این نتیجه حاصل می‌شود در کل التفات از نظر معنای لغوی به معنای چرخیدن به جهتی دیگر است. این چرخش می‌تواند مربوط به چرخش جسم (به سمت چپ یا راست) یا چرخش رای و عقیده (یعنی تغییر در نظر. مثل: لفت فلاناً عن رأیه: او را از رأی خود منصرف کرد) (المنجد، ۱۳۸۷: ۱۸۲۲)، یا چرخش توجه (یعنی معطوف شدن توجه انسان از چیزی به چیز دیگر) باشد. و اینکه در طول زمان چندان تغییری در معنای این واژه رخ نداده است. مگر افزوده شدن چندین معنای مجازی که امری طبیعی است و بر پایه همان معنای اصلی یعنی چرخش استوار است.

التفات در اصطلاح

اکثریت التفات را به تغییر در خطاب می‌شناسند و برای توضیح آن آیه ۴ و ۵ سوره حمد را مثال می‌زنند که در آن جهت خطاب از غایب در آیه «مالک یوم الدین» ناگهان به مخاطب در آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» تغییر یافته است. ولی حقیقت این است که اختلاف نظر بسیار، بین نظریه پردازان علم بلاغت باعث شده است که مرزهای دقیق التفات در علم بلاغت به راحتی قابل تشخیص

نباشد. قدیمی‌ترین تعریف موجه از التفات توسط ابن معتر اینچنین انجام شده است: «و آن چرخش متکلم از مخاطب به اخبار و از اخبار به مخاطب و امثال آن است. نیز رویگردانی از معنایی به معنای دیگر نیز التفات محسوب می‌شود.» (ابن معتر، بی تا، ۵۸) مطابق تعریف او التفات دونوع است: اول انتقال از حالت مخاطبه به اخبار و امثال آن و دوم انتقال از معنایی به معنای دیگر. در عین حال عده ای هستند که التفات را منحصر به تغییر در خطاب می‌دانند. مانند تفتازانی که آن را چنین تعریف می‌کند: التفات عبارت است از: «بیان یک معنی به یکی از راه‌های سه گانه تکلم، خطاب و غیبت پس از بیان آن معنی، به یکی دیگر از آن راه‌های سه گانه، به گونه‌ای که بیان دوم برخلاف مقتضای ظاهر و انتظار مخاطب باشد.» (تفتازانی، ۱۴۱۱: ۷۷) و عده ای دیگر محدوده آن را چنان گسترش می‌دهند که تقریباً هر نوع تغییر اسلوبی را شامل می‌شود. مانند ابن اثیر که در کتاب «المثل السائر» التفات را به سه دسته تقسیم می‌کند که «قسم اول و دوم آن را به ضمائر اختصاص داده یعنی التفات از غیبت به خطاب و از خطاب به غیبت و قسم سوم آن را به صیغه‌های زمانی افعال. او در کتاب الجامع الکبیر خود دو نوع جدید به آن می‌افزاید و آن التفات عددی از مثنی به جمع و از جمع به مفرد است.» (طبل، ۲۳)

برای درک بهتر ماهیت التفات، تطور و دگرذیسی این پدیده بلاغی را در طول زمان، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

سیر تاریخی التفات

هر چند که قبل از اسلام استفاده از آرایه التفات بین شعراء عرب رواج داشت، اما این صنعت به چنین نامی شناخته نمی‌شد و قدیمی‌ترین مورد استعمال این کلمه به عنوان آرایه ای که امروزه آنرا می‌شناسیم منتسب به اصمعی است. «شاید مبالغه نباشد که اصمعی را واضع اصطلاح التفات در بلاغت بدانیم» (ضیف، ۱۳۸۳: ۴۱). این نشان می‌دهد که صنعت التفات در دوران جاهلیت صنعتی شناخته شده و مورد استفاده شعراء بوده است. با ظهور اسلام و نزول قرآن و ایجاد دغدغه در اذهان مسلمانان برای کشف معنای آیات الهی، کم‌کم علم بلاغت پا به عرصه وجود گذاشت.

آراء علماء درباره التفات

دانشمندان در قالب گروه‌های مختلفی چون لغویان و متکلمان و مفسرین و نقاد شروع به بررسی بلاغت قرآن کردند. از جمله لغویان ابوعبیده (۲۱۰هـ) و میرد (۲۸۵هـ) و ابن قتیبه (۲۷۶هـ) بودند. اینان محافظه کارانه با بلاغت برخورد می‌کردند. ابوعبیده همه فنون بلاغی را مجاز می‌نامید و التفات را با نام مجاز چنین تعریف کرده است: «از جمله موارد مجاز این است که مخاطب، (در ابتدا) مخاطب شاهد (حاضر) باشد، سپس (گوینده) از خطاب قرار دادن او صرف نظر کرده و مخاطبش را به مخاطب غایب تغییر دهد. خداوند می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا» (یونس/ ۲۲). یعنی در این آیه به جای «بکم» «بههم» آمده است، در اینجا

مخاطب امت بودند و ناگهان روی خطاب آیه به سوی پیامبر برمی گردد.» (به نقل از فوال عکاو، ۱۴۱۷: ۲۰۹) و از موارد دیگر مجاز این است که در حالی که خبر از شخص غائب می‌دهد، ناگهان شخص شاهد (حاضر) را خطاب قرار دهد. مانند قول خداوند تعالی: «ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَمْتَطِي أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» (قیامه/۳۳ و ۳۴) «(ابوعبیده، بی تا: ۱۱) مبرد نیز بدون اینکه نامی برای التفات آورده باشد، فقط آن را به عنوان یک صنعت ادبی در کتاب الکامل خود چنین معرفی کرده است: «بین اعراب مرسوم است که مخاطب غایب را رها کرده و مخاطب شاهد را مورد خطاب قرار می‌دهند. برخی اعتقاد دارند که «شاید از اینجا بود که این موضوع به ذهن برخی از بلاغیون چون ابن وهب و اسامه بن منقذ الهام شد که این صنعت را صرف نام نهند.» (فالح، ۱۴۰۴: ۶۸) (با توجه به آوردن واژه صَرَفَهُ در تعریف مبرد) ابن قتیبه نیز یک لغوی اعتدال‌گرا بود که او هم بدون نام بردن از التفات تنها به توضیح آن در کتاب خود در بخشی با عنوان «مخالفة الظاهر اللفظ معناه» پرداخته است و می‌نویسد: «و از جمله آن (مخالفت ظاهر لفظ با معنایش) این است که کسی را خطاب قرار دهی و ناگهان از او به عنوان یک فرد غایب سخن برانی و یا اینکه مثلاً در مورد چیزی سخن بگویی ناگهان آن را مخاطب خود قراردهی.» (ابن قتیبه، بی تا: ۲۸۹ و ۲۹۰) اینکه لغویون فقط به طور تلویحی به التفات اشاره کرده‌اند، شاید به این دلیل بوده است که صنعت التفات برای مردم آن روزگار صنعت برجسته‌ای نبود.

ابن وهب التفات را با نام صرف در کتاب خود آورده و در تعریف آن می‌گوید: «و اما صرف، این است که عده‌ای در سخن از مخاطب به غایب و از مفرد به جمع تغییر جهت می‌دهند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود تعریف او تنها قسمتی از بخش اول تعریف ابن معتر را پوشش می‌دهد. چرا که از بین ۶ حالت وجود داشته در التفات از نوع تغییر در خطاب، فقط به التفات از مخاطب به غایب اشاره کرده است. احتمالاً او اولین کسی باشد که التفات عددی را در قالب عبارت «من الواحد الی الجماعة» به گستره التفات ضمیمه کرده است. التفات هم از این قاعده مستثنی نبود. هر چند او برای نامیدن التفات از همین واژه استفاده کرد اما تعریفی که ارائه داد، تنها بخش دوم تعریف ابن معتر را تأیید می‌کند. او می‌گوید: «التفات عبارت از این است که متکلم مطلبی را آغاز کند، پس شکی درباره آن به وی دست دهد، یا پندارد که مخالفی مطلب وی را رد کرده، و یا سؤال کننده‌ای وی را درباره آن مطلب یا سببش مورد سؤال قرار داده است، پس متکلم پیش از پایان مطلب باز می‌گردد و به رفع شک درباره آن و یا تأیید و تقریر و یا بیان سببش می‌پردازد. این در حقیقت همان تعریف اعتراض است و احتمالاً اولین بار قدامه اعتراض را زیر مجموعه التفات آورده است.

گروه دیگری که به بررسی‌های بلاغی پرداختند متکلمین بودند. آنان نه به اندازه لغویان محافظه‌کار بودند و نه به اندازه فلسفه‌گرایان تندرو و افراطی و به دو گروه معتزلی و اشعری تقسیم می‌شدند. از جمله متکلمین معتزلی که عقل را بر نقل (و حدیث) برتری می‌دادند، علی بن عیسی رمانی (۳۸۶هـ) بود. او به جای واژه التفات از واژه تصرف استفاده کرده و آنرا به گردانیدن معنا برای بیان معنای مختلف منحصر کرده است. (ضیف، ۱۳۸۳: ۱۳۹) یعنی در این تعریف هم فقط معنای قسمت دوم تعریف ابن معتر گنجانده شده است.

محمد بن طیب باقلانی (۴۰۳هـ) و عبدالقاهر جرجانی (۴۷۱هـ) و فخر رازی (۶۰۶هـ) از جمله متکلمین اشعری بودند که موضعی بین موضع اهل حدیث و معتزلیان را اتخاذ کرده بودند. باقلانی در بخشی از کتاب خود با عنوان وجوه بدیع در کلام به التفات اشاره کرده و آنرا چنین تعریف می‌کند: «معنای التفات اعتراض در کلام است» (باقلانی، بی تا: ۹۹). در ادامه او به این موضوع اشاره می‌کند که همگان اعتراض و رجوع را زیر مجموعه التفات نمی‌دانند. با بررسی تعریف و مثال‌های او این نتیجه حاصل می‌شود که تعریف او تفاوت بسیاری با تعریف ابن معتز که برای اعتراض و رجوع هویتی مستقل قائل است، دارد. عبدالقاهر هم در دو کتاب بزرگ خود نامی از التفات نیاورده است. اما فخر رازی اعتراض و التفات را در قالب دو صنعت مجزا چنین تعریف می‌کند: «اعتراض این است که در کلام سخنی را بیاوری که بدون آن هم معنا کامل است و التفات، عدول از غیبت به خطاب و یا برعکس است» (رازی، ۱۴۲۴: ۱۷۲). او متمیم را نیز زیر مجموعه التفات آورده و آنرا ادامه دادن کلام در قالب مثل یا مواردی از این دست با وجود اتمام معنا معرفی می‌کند. مانند «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (اسراء/۸۱) همان طور که ملاحظه می‌شود رازی نیز از بین خطاب‌ها فقط تغییر خطاب از غیبت به خطاب و برعکس آنرا مد نظر داشته است.

از بین مشهورترین نقاد می‌توان به ابو هلال عسگری (۳۹۵هـ) اشاره کرد. او در تعریف التفات با ابن معتز هم‌رأی‌تر است تا با قدامه. او التفات را چنین تعریف می‌کند: «التفات دو نوع است: اول آنکه گوینده بعد از بیان جمله‌ای که معنایش به اتمام رسیده احساس کند که نیاز به توضیح بیشتری وجود دارد. لذا در این جا از التفات استفاده کرده و بعد از جمله اول به بیان مطلبی می‌پردازد که قبل از این آنرا بیان نکرده است و نوع دوم آن است که گوینده گمان کند که شخصی در صحت سخن او شک داشته و قصد رد کردنش را دارد یا کسی از علت آن می‌پرسد لذا به جمله قبل‌تر بر می‌گردد تا آن را تأکید کند یا سببش را ذکر کند یا از شخص مورد نظر از ازاله شک کند (عسگری، بی تا: ۲۶۵ و ۲۶۶).

زمخشری (۵۳۸هـ) و قرطبی (۶۷۱هـ) از جمله بزرگترین مفسرین صاحب نظر در علوم بلاغی بودند سعی زمخشری بر این بود که اعجاز قرآن را بر پایه بلاغتش به اثبات برساند و در این راه از قواعد ارائه شده توسط عبدالقاهر تبعیت کرد. او ذیل آیه ۵ سوره حمد به معرفی التفات می‌پردازد و می‌نویسد: «این صنعت در علم بیان التفات نامیده می‌شود و عبارت است از: از غیبت به خطاب رفتن یا از خطاب به غیبت رفتن یا از غیبت به متکلم رفتن و این کار به دلیل عادت اعراب به سؤال بر انگیزی و پیش از کلام است.» (زمخشری، بی تا: ۱۴) «زمخشری در قسمت دیگری از تفسیر سوره بقره می‌نویسد: التفات فنی ارزشمند از فنون کلام است که باعث جلب توجه و تحریک شنونده می‌شود و بدین گونه است تفنن در گفتار و خروج از شیوه‌ای به شیوه دیگر که گوش‌ها را برای شنیدن سخن مهیا می‌سازد و جان‌ها را برای پذیرش بر سر شوق می‌آورد» (ضیف، ۱۳۸۳: ۳۶۱ و ۳۶۲) او اولین کسی است که علوم بلاغی را به دو دسته معانی و بیان تقسیم کرد و در دیدگاه او التفات زیر مجموعه علوم بیان بود. قرطبی نیز به جای واژه التفات از واژه تلوین استفاده کرده و می‌نویسد: «قوله تعالی (ایاک نعبد) رجوع من الغيبة الى الخطاب على التلوین (قرطبی، ۱۳۵۳: ۱۴۵) یعنی آن را منحصر به تغییر در خطاب می‌داند.

از دیگر کسانی که در جهت دهی به التفات تأثیرگذار بوده‌اند، سکاکی (۶۲۶هـ)، ابن اثیر (۶۳۷هـ) و زرکشی (۷۹۴هـ) اند. سکاکی تنها بخشی را که به آن اضافه کرد، این است که نقل خطاب اختصاص به مسند الیه ندارد. (۲۹۶) اما ابن اثیر گستره التفات را بسیار وسعت بخشید. توسیع التفات از جانب ابن اثیر نقطه عطفی برای سایرین محسوب می‌شد تا آنها نیز با فراغ بال بیشتری در این زمینه قلم فرسایى کنند. من جمله یحیی بن حمزه علوی که «به پیروی از ابن اثیر در کتاب خود الطراز هر گونه دگرگونی اسلوب را التفات می‌داند. و می‌گوید: التفات عبارت است از عدول از اسلوبی در کلام به اسلوبی دیگر که متفاوت با اسلوب اول است.» (رحمانی، ص ۱۰۵).

انواع التفات

بین دانشمندان مختلف در ارائه انواع التفات اختلاف نظر وجود دارد. بی شک این مسأله ریشه در اختلاف آنان در تعریف التفات داشته است. اما در اینجا به ارائه اقسام التفات از دیدگاه حسن طبل پرداخته می‌شود که نسبت به تقسیم بندی سایرین جامع‌تر و کامل‌تر است. انواع التفات عبارتند از:

(۱) تغییر در صیغه‌ها: که خود شامل موارد زیر است :

الف) بین دو صیغه فعل: مثلاً: «وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (بقره/۴۹ و ۵۰) همانطور که ملاحظه می‌شود دو فعل مذکور از یک ریشه و هم معنایند ولی متعلق به دو باب متفاوتند.

ب) بین دو صیغه اسم: مثلاً: «لَا تَضَارَّ وَالِدَةً بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ» (بقره/۲۳۳) دو اسم از یک ریشه هستند اما از نظر ماهیت متفاوتند و هر دو بر یک چیز دلالت دارند.

ج) بین اسم و فعل: مثلاً «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران/۱۳۴) در این جمله یک اسم به فعل عطف شده است.

د) زمان فعل: مثلاً «فَفَرِّقَا كَذَبَتُمْ وَقَرِّبَا نَقَلْتُونَ» (بقره/۸۷) یک فعل مضارع به فعل ماضی عطف شده است.

ه) معلوم و مجهول: مثلاً «أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُجَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا» (کهف/۳۱) فعل دوم که معلوم است به فعل اول که مجهول است، عطف شده است.

و) بین فعل و مصدر: مثلاً «وَأَذْكُرُ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا» (مزم/۸) قاعدتاً مفعول مطلق باید از جنس خود فعل و مصدر آن فعل باشد و با توجه به اینکه «تبتل» از باب تفعّل است نه باب تفعیل چیزی که در اینجا غیر طبیعی می‌نماید، این است که در اینجا مصدر باب تفعیل به عنوان مفعول مطلق برای فعل باب تفعّل آورده شده است.

ز) بین جمع مکسر و جمع سالم: مثلاً «وَلَا يُبَدِّلُ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ» (نور/۳۱)

کلمه اول و دوم از نظر معنا و ریشه با یکدیگر یکسانند اما از نظر ساختار با یکدیگر متفاوتند. کلمه اول جمع مکسر و کلمه دوم جمع مذکر سالم است. در اینجا به نوعی از تکرار ساختار کلمه اول صرف نظر شده است.

۲) تغییر در عدد: که شامل تغییر از افراد به جمع یا برعکس و افراد به تثنیه یا برعکس و تثنیه به جمع یا برعکس می باشد. مثلاً «وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل/۷۸) که کلمه اول مفرد و دو کلمه بعدی جمع هستند و یا در آیه «وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ» (بقره/۴۱) که فعل جمع با اسم مفرد آمده است.

۳) تغییر در ضمائر: که شامل موارد زیر است:

الف) بین مخاطب و متکلم: این نوع از التفات بسیار نادر است مانند: «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس/۲۱ و ۲۲) این آیه از زبان فرد مؤمنی است که می خواهد قومش را به عبادت خدا بخواند. که با توجه به «اعبد» در ابتدای جمله در انتهای جمله نیز باید «و الیه ارجع» آورده می شد که این اتفاق نیفتاده است.

ب) بین غایب و مخاطب: «لقد ابليتكم رسالات ربي... فكيف آسى على القوم الكافرين» (اعراف/۹۳) مدلول «القوم الكافرين» همان مدلول «کم» است. اما برای ارجاع به آنها برای بار دوم، به جای استفاده از ضمیر مخاطب، از ترکیب وصفی که غایب محسوب می شود، استفاده کرده است.

ج) بین غایب و متکلم: کذبوا بآياتنا... فأخذهم الله» (آل عمران/۱۱)

د) اضمار به جای اظهار: «و قالوا ما لهذا الرسول... قال الظالمون» (فرقان/۷ و ۸) فاعل فعل اول ضمیر مستتر و فاعل فعل دوم اسم ظاهر است با وجود اینکه هر دو از نظر ماهیت و مدلول یکسانند.

ه) تأنیث و تذکیر ضمیر: جایی که انتظار می رود ضمیر مذکر بیاید، ضمیر مؤنث آورده شود و بالعکس. مثلاً «الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون.» (مؤمنون/۱۱)

۴) تغییر در ادات: شامل موارد زیر است:

الف) افزایش ادات: «إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (انعام/۱۶۵) بر سر خبر این دوم لام تأکید آمده است در حالی که بر سر خبر این اول لام تأکید نیامده است.

ب) حذف ادات: «لو نشاء لجعلناه... لو نشاء جعلناه» (واقعه/۶۵ تا ۷۰) بر سر جواب شرط اول لام تأکید آمده اما بر سر جواب شرط دوم نه.

ج) اختلاف ادات: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» (توبه/۶۱): تفاوت بین حروف جر در دو جمله بسیار شبیه به هم.

د) تنکیر و تعریف: «يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنْثَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكُورَ» (شوری/۴۹) مفعول در جمله اول نکره و در جمله دوم معرفه آورده شده است.

۵) تغییر در بناء نحوی: که شامل موارد زیر است :

الف) تحول در اسناد: «الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم» به جای اینکه گفته شود «غير الذين غضبت عليهم» از اسم مفعول (به جای فعل) استفاده شده است.

ب) تحول در نسق اعرابی: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئُونَ...» (مائده/۶۹) دو گروه اول را در قالب موصول و صله آورده است و گروه سوم را در قالب وصف (اسم فاعل).

ج) اسمیه و فعلیه بودن جمله: «لا اعبد ما تعبدون * و لا انتم عابدون ما اعبد» (کافرون/۳ و ۲): یکی از این دو جمله قالب جمله فعلیه و دیگری قالب جمله اسمیه را برای انتقال یک معنای مشابه انتخاب کرده اند.

د) تعدیه و لزوم: «یرثنی و یرث من آل یعقوب» (مریم/۶) ماهیت هر دو فعل یکی است اما به دو شکل متفاوت (لازم و متعدی) از آن استفاده کرده است.

۶) **تغییر معجمی:** که مربوط به کلمات مترادف و یا کلمات متعلق به یک حوزه معنایی مشترک می باشد. مثال: « فلماً اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم» (بقره/۱۷) یا «و یقولون لولا أنزل علیه آیه من ربّه فقل إنّما الغیب لله» (یونس/۲۰)

کارکرد بلاغی التفات

همان طور که پیشتر گفتیم التفات یکی از انواع «خروج از مقتضای ظاهر» است. هر خروج از مقتضای ظاهری عملی غیر طبیعی محسوب می شود که نویسنده عامدانه بدان اقدام کرده است. لذا در پس این حرکت عامدانه ی غیر طبیعی حتماً پیامی نهفته است که نویسنده به دلایلی یا به مصالحی از بیان مستقیم آن امتناع کرده است. مهمترین مصلحتی که می تواند نویسنده را ترغیب به چنین کاری کرده باشد، گویاتر بودن التفات با خروج غیر طبیعی اش نسبت به بیان مستقیم پیام در قالب الفاظ است. اما سؤالی که در اینجا پیش می آید این است که این برتری در گویایی چگونه حاصل می شود؟ «التفات روند و روال آشنا، عادی و هر روزه سخن را که جان و جوششی ندارد و از همین رو توجه، تعجب و خرسندی خواننده و شنونده را بر نمی انگیزد، بر هم می زند و با همین آشنایی زدایی آن را تازه و برجسته می کند و تازگی و برجستگی آن را تعجب انگیز می سازد و توجه و تعجب انگیزی نیز آن را دلنشین و ذوق پذیر می گرداند.» (راستگو، به نقل از رحمانی، ۱۳۹۱: ۱۶۲) این ویژگی تقریباً همان ویژگی ای است که زمخشری در کتابش به عنوان فایده التفات مطرح ساخته است. او اولین کسی است که در کتاب خود به فواید التفات پرداخته است. «او در الکشاف ضمن تفسیر آیات و توضیح پیرامون التفات، برای این صنعت دو فایده مطرح کرد: فایده عام و فایده خاص. فایده عام التفات نزد زمخشری بیداری و هوشیاری خواننده و بر سر شوق و نشاط آوردن اوست.» (همان: ۱۶۱) و فایده خاص در هر مورد التفات نسبت به مورد دیگر متفاوت است. در حقیقت فایده خاص التفات منحصر به خود آن جمله ای است که التفات در آن روی داده است و متناسب با فضای موجود در آن جمله تعریف می شود. مثلاً فایده خاص در التفات موجود در سوره حمد پررنگ تر جلوه دادن عظمت خداوند است.

مصادیق التفات در سوره انبیاء

همان طور که پیشتر نیز بیان شد، تفاوت موجود بین تعاریف مختلف التفات در دوره‌های مختلف چنان بود که دایره مصادیق آن در یک تعریف محدود تر و در تعریف دیگر وسیع‌تر می‌نمود. لذا ما برای یافتن مصادیق التفات، به ناچار باید یکی از این نظریات را در بین این تشتت آرا مبنای کار خود قرار می‌دادیم. بعد از تأمل در آراء مختلف و با توجه به اینکه کتاب «اسلوب الالتفات فی البلاغۃ القرآنیة» اثری ارزشمند است که علاوه بر اینکه در دوران معاصر نگاشته شده و نگاه ویژه نویسنده در آن منحصر به بلاغت قرآنی بوده است و با توجه به اینکه جناب حسن طبیل در این اثر، در نهایت ریز بینی و دقت نظر به ساماندهی مفهوم التفات و انواع آن که در طول زمان بسیار مورد مناقشه بوده، پرداخته است، نظریات ارائه شده در این کتاب را برای این کار مناسب‌تر یافتیم.

صیغه‌های فعلی

الف) تغییر در زمان

ماضی به مضارع: (آیه ۷): «ما ارسلناک قبلک اِلَّا رجالاً نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون»

ماضی به مضارع: (آیه ۸): «و ما جعلناهم جسداً یأکلون الطعام و ما کانوا خالدین»

ماضی به مضارع: (آیه ۹): «ثم صدقناهم الوعد فأنجیناهم و من نشاء و اهلکنا المسرفین»

ماضی به مضارع: (آیه ۱۲): «فلما أحسوا بأسنا إذا هم منها یرکضون»

ماضی به مضارع: (آیه ۱۳): «لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتهم فیہ و مساکنکم لعلکم تسئلون»

ماضی به مضارع: (آیه ۱۷ و ۱۸): «لو اردنا ان نتخذ لهُواً لاتخذناهم من لدنا ان کنّا فاعلین * بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق و لکم الویل ممّا تصفون»

ماضی به مضارع: (آیه ۲۵): «و ما ارسلناک من قبلک من رسولٍ اِلَّا نوحی الیه اَنه لا اله اِلَّا انا فاعبدون»

مضارع به ماضی: (آیه ۲۸): «یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یشفعون اِلَّا لمن ارتضی و هم من خشیته مشفقون»

ماضی به مضارع: (آیه ۵۸): «فجعلهم جذاذاً اِلَّا کبیراً لهم لعلهم الیه یرجعون»

ماضی به مضارع: (آیه ۶۰): «قالوا سمعنا فتیً یدکرهم یرجعون * یرجعون»

ماضی به مضارع: (آیه ۷۳): «و جعلناهم ائمةً یرهدون بأمرنا و....»

مضارع به ماضی: (آیه ۷۸): «و داوود و سلیمان إذ یحکمان إذ الحرث إذ نفثت فیہ غنم القوم و کنّا لحکمهم شاهدین»

مضارع به ماضی: (آیه ۹۵ و ۹۶): «و حرام علی قریةٍ اهلکناها اَنهم لا یرجعون * حتی إذا فتحت یأجوج و مأجوج و هم من کلّ حدبٍ ینسلون»

ماضی به مضارع: (آیه ۱۰۴): «یوم نطوی السماء کطیً لاسجلّ للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده وعداً علینا اِنّا کنّا فاعلین»

ب) بین صیغه فعل و مصدر

عدم هم جنس بودن مفعول مطلق با فعل: (آیه ۳۵): «...و نیلوکم بالشرّ و الخیر فتنهً و الینا ترجعون»

ج) معلوم و مجهول

(آیه ۳۵): «کل نفس ذائقة الموت و نیلوکم بالشرّ و الخیر فتنهً و الینا ترجعون»
 (آیه ۴۳): «أم لهم ءالهة تمنعهم من دوننا لا یستطیعون نصر انفسهم و لا هم متّٰ یصحبون»
 (آیه ۴۷): «و نضع الموازین القسط لیوم القیامة فلا تظلم نفس شیئاً و إن کان مثقال حبة من خردل أتینا بها و کفی بنا حاسبین»
 * التفات از سه نوع بین دو صیغه فعل و بین دو صیغه اسم و بین اسم و فعل در این سوره وجود ندارد.

عدد

تغییر خطاب از پیامبر به کافران از مفرد مذکر غایب به جمع مذکر غایب: (آیه ۷): « ما ارسلناک قبلک الا رجالاتنا الیهم فاسئلوا اهل الذکر إن کنتم لا تعلمون»
 (آیه ۸): « و ما جعلناهم جسداً لا یأکلون الطعام و ما کانوا خالدین » : برای ضمیر «هم» که جمع است، باید اجساد آورده می شد.
 (آیه ۱۵): « فما زالت تلک دعواهم حتی جعلناهم حصیداً خامدین » : برای ضمیر جمع هم، حصیداً به صورت مفرد و خامدین به صورت جمع آمده حال آنکه هر دو صفت محسوب می شوند.
 (آیه ۲۱): «ام اتخذوا ءالهة من الارض هم ینشرون» : ضمیر جمع عاقل برای جمع غیر عاقل آورده شده است.
 از متکلم مع الغیر به متکلم وحده: (آیه ۲۵): « و ما ارسلناک من قبلک من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون »
 (آیه ۲۶): « و قالوا اتخذ الرحمان ولداً سبحانه بل عباد مکرمون » : ولد مفرد است و عباد که برای توصیف همان آمده جمع می باشد.
 از جمع مذکر مخاطب به مفرد مذکر مخاطب: (آیه ۳۵ و ۳۶): « و کل نفس ذائقة الموت و نیلوکم بالشرّ و الخیر فتنهً و الینا ترجعون * اذا رءاک الذین کفروا إن یتخذونک الا هزواً اهذا الذی یدکر ءالہتکم»
 از متکلم مع الغیر به متکلم وحده: (آیه ۳۵ تا ۳۷): « کل نفس ذائقة الموت و نیلوکم بالشرّ و الخیر فتنهً و الینا ترجعون *...خلق الانسان من عجل ساوریکم ءایاتی فلا تستعجلون»

(آیه ۵۲ تا ۵۶) : « إذ قال لأبيه و قومه ما هذه التماثيل التي انتم لها عاكفون *...قال بل ربكم رب السماوات و الارض الذى فطرهنّ و انا على ذلكم من الشاهدين »: در آیات قبل سخن از بتهاست و ضمیر هنّ به بتها بر می گردد در حالی که باید برای آنها ضمیر «ها» آورده می شد
(آیه ۵۷ و ۵۸) : « و تالله لا كيدنّ اصنامكم بعد ان تولّوا مدبرين * فجعلهم جذاذاً اّلاً كبيراً لهم لعلّهم اليه يرجعون » : مرجع ضمیر «هم» بتها (اصنام) هستند به جای «ها» برایشان ضمیر «هم» آورده شده است.

از مثنای غایب به جمع غایب: (آیه ۷۸) : « و داوود و سليمان إذ يحكمان فى الحرث إذ نفثت فيه غنم القوم و كنّا لحكمهم شاهدين »

(آیه ۹۰) « فاستجبنا له و وهبنا له يحيى و اصلحنا له زوجه إنهم كانوا يسارعون فى الخيرات و يدعوننا رغباً و رهباً و كانوا لنا خاشعين »: برای ذکریا و همسرش ضمیر جمع آورده است حال آنکه آنها دو نفرند.

از متکلم مع الغیر به متکلم وحده: (آیه ۹۱ و ۹۲) : « و التى احصنت فرجها فنفخنا فيها من روحنا و جعلناها و ابنها ءایة للعالمين * انّ هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون »

از متکلم وحده به متکلم مع الغیر: (آیه ۹۲ و ۹۳) : « انّ هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون * و تقطعوا امرهم بینهم کل الینا راجعون »

(آیه ۹۶) : « حتّی إذا فتحت یأجوج و مأجوج و هم من کلّ حدب ینسلون »: برای یأجوج و مأجوج که دو نفر هستند ضمیر جمع آورده شده است.

از متکلم مع الغیر به متکلم وحده: (آیه ۱۰۵) : « و لقد کتبنا فى الزبور من بعد الذکر انّ الارض یرثها عبادی الصالحون ».

ضمائر

الف) اظهار به جای اضمار

ضمیر - اسم: (آیه ۳) : « لاهیهً قلوبهم و اسروا النجوى الذین ظلموا هل هذا آلا بشرٌ مثکم ... »
ضمیر - اسم: (آیه ۹) : « ثمّ صدقناهم الوعد فأنجیناهم و من نشاء و اهلکنا المسرفین »
اسم - اسم: (آیه ۲۲) : « لو کان فیهما ءالهة آلا الله لفسدتا فسبحان الله ربّ العرش عمّا یصفون »
ضمیر - اسم: (آیه ۲۹) : « و من یقل منهم اتّی الله من دونه فذلک نجزیه جهنم کذلک نجزی الظالمین »

ضمیر بارز در فعل - اسم: (آیه ۳۸ و ۳۹) : « و یقولون متى هذا الوعد ان کنتم صادقین * لو یعلم الذین کفروا حین لا یکفون عن وجوههم النار و لا عن ظهورهم و لاهم ینصرون »

ب) بین غایب و مخاطب

از مخاطب به غایب: (آیه ۴): «قال ربی یعلم القول فی السماء و الارض و هو السميع العليم»: با توجه به کلماتی چون «الناس» و ضمیری چون «هم» در «قلوبهم» مشخص می شود که از ابتدای سوره پیامبر اکرم (ص) مخاطب بوده است و با توجه به اینکه فاعل «قال» در اینجا پیامبر گرامی اسلام است، التفات در اینجا وجود دارد.

از غایب به مخاطب: (آیه ۱۲ و ۱۳): «فلما احسوا بأسنا إذا هم منها یرکضون * لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فیہ و مساکنکم لعلکم تسئلون»

از مخاطب به غایب: (آیه ۱۴): «لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فیہ و مساکنکم لعلکم تسئلون قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین»

از غایب به مخاطب: (آیه ۱۵ تا ۱۸): «فما زالت تلک دعواهم حتی جعلناهم حصیداً خامدین *.....*.....* بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق و لکم الویل مما تصفون»

از مخاطب به غایب: (آیه ۱۸ تا ۲۱): «بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق و لکم الویل مما تصفون *.....*.....* ام اتخذوا ءالهیة من الارض هم ینشرون»

از غایب به مخاطب: (آیه ۳۶ و ۳۷): «واذا رءاک الذین کفروا إن یتخذونک آلاً هزواً اهذ الذی یدکر ءالهیتم و هم بذکر الرحمان هم کافرون * خلق الانسان من عجل ساوریکم ءایاتی فلا تستعجلون»

از مخاطب به غایب: (آیه ۳۷ و ۳۸): «خلق الانسان من عجل ساوریکم ءایاتی فلا تستعجلون * و یقولون متى هذا الوعد ان کنتم صادقین»

از غایب به مخاطب: (آیه ۴۴ تا ۸۱): «بل متعنا هؤلاء و آباءهم و علمناه صنعاً لبؤس لکم لتحصنکم من بأسکم فهل انتم شاکرون»

از مخاطب به غایب: (آیه ۹۲ و ۹۳): «إن هذه امّتکم امّة واحدة و أنا ربکم فاعبدون * و تقطعوا امرهم بینهم کل الینا راجعون»

از غایب به مخاطب: (آیه ۹۷ و ۹۸): «و اقترب الوعد الحق فإذا هی شاخصه ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین * إنکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم أنتم لها واردون»

از مخاطب به غایب: (آیه ۹۸ تا ۱۰۰): «إنکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون *.....* لهم فیها زفیر و هم فیها لا یسمعون»

از غایب به مخاطب: (آیه ۱۰۳): «لا یحزنهم الفزع الکبر و تتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون»

از مخاطب به غایب: (آیه ۱۰۸ تا ۱۱۲): «فان تولّوا فقل اذنتکم علی سواء*.....*.....* قال رب احکم بالحقّ و ربنا الرحمان المستعان علی ما تصفون»

از مخاطب به غایب: (آیه ۱۱۲): «قال رب احکم بالحقّ و ربنا الرحمان المستعان علی ما تصفون» (از خداوند به کافران)

ج) بین متکلم و غایب

از غایب به متکلم: (آیه ۱ تا ۶) : «ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث آلا استمعوه و هم یلعبون *.....* ما أمنت قلوبهم من قریةٍ أهلکناها أفهم یؤمنون. » (ربهم در ابتدای سوره در آیه ۲)

از متکلم به غایب: (آیه ۱۸ و ۱۹) : « بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه* و له من فی السماوات و الارض و من عنده لا یتکبرون عن عبادته و لا یتحسرون »

از متکلم وحده به غایب: (آیه ۲۵ و ۲۶) : « و ما ارسلناک من قبلک من رسولٍ آلا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون * و قالوا اتخذ الرحمان ولداً سبحانه بل عباد مکرمون »

از غایب به متکلم مع الغیر: (آیه ۲۹) : « و من یقل منهم اتی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم »

از متکلم مع الغیر به غایب: (آیه ۳۲ و ۳۳) : « و جعلنا السماء سقفاً محفوظاً* و هو الذی خلق اللیل و النهار و الشمس و القمر کلّ فی فلک یتسبحون »

از غایب به متکلم مع الغیر: (آیه ۳۳ و ۳۴) : « و هو الذی خلق اللیل و النهار و الشمس و القمر کلّ فی فلک یتسبحون * و ما جعلنا لبشرٍ من قبلک الخلد أفاین متّ فهم الخالدون »

از متکلم وحده به غایب: (آیه ۳۷ تا ۴۲) : «سأریکم آیاتی* قل من یکلؤکم باللیل و النهار من الرحمان بل هم عن ذکر ربهم معرضون »

از غایب به متکلم مع الغیر: (آیه ۴۲ و ۴۳) : « قل من یکلؤکم باللیل و النهار من الرحمان بل هم عن ذکر ربهم معرضون * أم لهم ءالهة تمنعهم من دوننا لا یتطیعون نصر انفسهم و لا هم متّاصحون »

از متکلم مع الغیر به غایب: (آیه ۴۴ تا ۴۶) : « بل متّعنا هؤلاء و آباءهم* و لئن مستّهم نفعه من عذاب ربک لیقولنّ یا ویلنا انا کنّا ظالمین »

از غایب به متکلم مع الغیر: (آیه ۴۶ و ۴۷) : « و لئن مستّهم نفعه من عذاب ربک لیقولنّ یا ویلنا انا کنّا ظالمین * و نضع الموازین القسط لیوم القیامة فلا تظلم نفسٌ شیئاً و ... »

از متکلم مع الغیر به غایب: (آیه ۴۸ و ۴۹) : « و لقد ءاتینا موسی و هارون الفرقان و ضیاء و ذکرأ للمتّقین * الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعه مشفقون »

از غایب به متکلم مع الغیر: (آیه ۴۹ و ۵۰) : « الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعه مشفقون * و هذا ذکر مبارک انزلناه افانتم له منکرون »

از متکلم مع الغیر به غایب: (آیه ۸۲ و ۸۳) : « ... و کنّا لهم حافظین * و ایوب إذ نادى ربّه انّی مسّنی الضرّ و انت ارحم الراحمین »

از غایب به متکلم: (آیه ۸۳ و ۸۴) : « و ایوب إذ نادى ربّه* فاستجبنا له ... »

از غایب به متکلم: (آیه ۸۹ و ۹۰) : « و زکریا إذ نادى ربّه* فاستجبنا له ... »

د) تذکیر و تأنیث

فعل مفرد مذکر به جای مفرد مؤنث: (آیه ۷۹): « ففهمناها سليمان و كلاً ءاتينا حكماً و علماً و سخّرنا مع داوود الجبال يسبحن و الطير و كناً فاعلين»

ادوات

الف) تفاوت در ادات

(آیه ۷۹ تا ۸۱): «.....و سخّرنا مع داوود الجبال يسبحن و الطير و كناً فاعلين *و لسليمان الريح عاصفَةً تجرى بأمره»: با توجه به این که در آیه دوم کلمه «سخرنا» به قرینه لفظی حذف شده است.

ب) معرفه و نکره بودن

(آیه ۴۸): « و لقد ءاتينا موسى و هارون الفرقان و ضياءً و ذكراً للمتقين »
(آیه ۸۳ و ۸۴): « و أيوب إذ نادى ربه إني مسنى الضر أنت أرحم الراحمين* فاستجبنا له فكشفنا ما به من ضر...»

* التفات از نوع افزایش ادات و حذف ادات، در این سوره وجود ندارد.

بناء نحوی

الف) تحول در اسناد

(آیه ۱۱۰): « إنه يعلم الجهر من القول و يعلم ما تكتمون »

ب) لازم و متعدی بودن

متعدی - لازم: (آیه ۸): « و ما جعلناهم جسداً يأكلون الطعام و ما كانوا خالدين »
متعدی - متعدی - لازم: (آیه ۷۳): « و جعلناهم أئمةً يهدون بأمرنا و أوحينا اليهم فعل الخيارات و إقام الصلوة و ايتاء الزكوة و كانوا لها عابدين »

ج) اسمیه و فعلیه بودن جمله

اسمیه - فعلیه - اسمیه: (آیه ۵): «بل قالوا اضغات احلام بل افتراه بل هو شاعر فليأتنا بأية كما ارسل الاولون»

فعلیه - اسمیه: (آیه ۲۷): « لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون »

فعلیه - اسمیه: (آیه ۲۸): «يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يشفعون آلا لمن ارتضى و هم من خشيته مشفقون»

فعلیه - اسمیه: (آیه ۳۴): « و ما جعلنا لبشرٍ من قبلك الخلد أفأين متّ فهم الخالدون »

فعلیه - اسمیه: (آیه ۳۶): « و اذا رءاك الذين كفروا إن يتخذونك آلاً هزواً أهذا الذي يذکر ءالهتم و هم بذکر الرحمان هم كافرون »

فعلیه - اسمیه: (آیه ۴۳): « أم لهم ءالیه تمنعهم من دوننا لا يستطيعون نصر انفسهم و لا هم منا یصبحون »

فعلیه - اسمیه: (آیه ۴۹): « الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعه مشفقون »

فعلیه - اسمیه: (آیه ۵۵): « قالوا أجتنا بالحق أم انت من اللعین »

فعلیه - اسمیه: (آیه ۹۴): « فمن یعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا کفران لسعیه و إنا له لکاتبون »
* التفات از نوع تحول در نسق اعرابی در این سوره وجود ندارد.

معجم

(آیه ۲ و ۳): « ما یأتیهم من ذکر ربهم محدثاً لآ استمعوه و هم یلعبون * لاهیة قلوبهم و ... »
(آیه ۱۶ و ۱۷): « و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لالعین * لو اردنا ان نتخذ لهما لاتخذنا من لدنا ان کنّا فاعلین »

(آیه ۲۲): « لو کان فیهما ءالیه لآ الله لفسدنا فسبحان الله ربّ العرش عما یصفون »:

(آیه ۴۱): « و لقد استهزی برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزءون »

(آیه ۴۲): « قل من یکلؤکم بالیل و النهار من الرحمان بل هم عن ذکر ربهم معرضون »

(آیه ۴۷ تا ۴۹): « و نضع الموازین القسط لیوم القیامه فلا تظلم نفس شیئاً و ان کان مثقال حبه من

خردل أتینا بها و کفی بنا حاسبین *...* الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعه مشفقون »
(آیه ۵۲ و ۵۳): « إذ قال لأبیه و قومه ما هذه التماثل الّتی انتم لها عاکفون * قالوا وجدنا اباؤنا لها عابدین »

(آیه ۷۴): « و لوطاً ءاتیناه حکماً و علماً و نجیناه من القریه الّتی كانت تعمل الخبائث إنهم کانوا قوم سوء فاسقین »

(آیه ۷۶ و ۸۳ و ۸۹): « و نوحاً إذ نادى من قبل... و ایوب إذ نادى ربّه آتئ مسنی الصّر و انت ارحم الراحمین *... و زکریّا إذ نادى ربّه... »: در جمله اول واژه «ربه» (مفعول جمله) آورده نشده اما در دو مورد بعد این واژه ذکر شده است.

(آیه ۵۱ و ۷۴ و ۷۶ و ۷۸ و ۸۳ و ۸۵ و ۸۷ و ۸۹ و ۹۱): « و لقد ءاتینا ابراهیم رشده... و لوطاً ءاتیناه حکماً و علماً... و نوحاً إذ نادى من قبل... و داوود و سلیمان إذ یحکمان... و ایوب إذ نادى ربّه... و اسماعیل و ادریس و ذالکفل... و ذالنون إذ ذهب مغاضباً... و زکریّا إذ نادى ربّه... و الّتی أحصنت فرجها... »: از حضرت مریم با عنوان الّتی یاد شده و مانند سایرین نامش صراحتاً ذکر نشده است در مورد حضرت یونس هم به جای ذکر نامشان از عنوان «ذالنون» یاد شده است.

(آیه ۹۴): « فمن یعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا کفران لسعیه و إنا له کاتبون ».

نتیجه گیری

نتایج زیر از این پژوهش حاصل شده است:

از آنجا که سوره انبیاء از سوره‌های مکی است می‌توان گفت که میزان انواع التفات در سوره‌های مکی به مراتب بیشتر از سوره مدنی است. چرا که سوره مکی سوری سرشار از احتجاج و کشمکش هستند و مخاطب در آنها معمولاً مشروعیت متکلم را پذیرا نیست. به عبارت دیگر فضای سوره مکی بیشتر به جدل نزدیک است تا گفت و گو. لذا التفات می‌تواند ترفند مناسبی برای تداوم استماع شنونده ای باشد که از گوش دادن به سخن حق گریزان است. التفات با خروج‌های ناگهانی خود به طور مداوم توجه شنونده گریزان را به بند می‌کشد و با ایجاد جذابیت ذهن او را از منحرف شدن از موضوع باز میدارد. لذا نقش التفات در سوره مکی به مراتب حیاتی تر از نقش آن در سوره مدنی است. چرا که احتمال از دست دادن شنونده در پی حذف آن در سوره مکی بسیار بیشتر از همین احتمال در پی حذف آن در سوره مدنی خواهد بود. این به آن دلیل است که مخاطبان در سوره مدنی خود علاقه مند و شیفته شنیدن کلام حقند و مهمترین عامل استمرار استماع آنان، همین عشقشان به شنیدن کلام الهی است نه عوامل جانبی دیگری چون التفات.

کتابنامه

- ابن جعفر، قدامه. (بی تا). *نقد الشعر*. سایت مکتبه المصطفی
- ابن درید، محمد بن الحسن. (بی تا). *جمهرة اللغة*. بی جا. سایت کتابخانه مدرسه فقهات (lib.eshia.ir)
- ابن معتر، عبدالله. (بی تا). *البدیع*. بی جا
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (بی تا). *لسان العرب*. سایت کتابخانه مدرسه فقهات (lib.eshia.ir)
- ابو عبیده معمر بن مثنی التیمی. (بی تا). *مجاز القرآن*. تحقیق دکتر محمد فؤاد سزکین. قاهره: مکتبه الخانجی افشار، بهروز ۱۳۸۹ش، *زیبایی شناسی در جزء سی ام قرآن کریم*، فصلنامه مطالعات قرآنی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، دوره ۱، شماره ۳، صص ۳۱-۵۵.
- باقلانی، (بی تا). *اعجاز القرآن*. (بی جا). سایت المکتبه الشامله
- تفتازانی، سعد الدین. (۱۴۱۱). *مختصر المعانی*. چاپ اول. قم: منشورات دار الفکر
- الدینوری، ابن قتیبه. (بی تا). *تأویل مشکل القرآن*. ج ۱. تحقیق: سید احمد صقر. قاهره: مکتبه دار التراث رازی، امام فخر. (۱۴۲۴). *نهایة الایجاز فی درایة الاعجاز*. چاپ اول. تعلیق: دکتر نصر الله حاجی مفتی اوغلی. بیروت: دار صادر
- رحمانی، هما. (۱۳۹۱). *بازنگری معنایی در التفات بلاغی و اقسام و کارکردهای آن*. مجله جستارهای ادبی. ش ۱۷۶
- رشید فالج، جلیل. (۱۴۰۴). *فن الالتفات فی مباحث البلاغیین*. مجله آداب المستنصریه. ش ۹
- زبیدی، مرتضی. (بی تا). *تاج العروس من جواهر القاموس*. بی جا. سایت کتابخانه مدرسه فقهات (lib.eshia.ir)
- زرکشی، امام بدر الدین محمد بن عبدالله. (بی تا). *البرهان فی علوم القرآن*. ج ۳. تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: دار التراث

- زمخشری، محمود بن عمر. (بی تا). **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عیون الاقاول فی وجوه التأویل**. ج ۱ کتابخانه مدرسه فقاہت
- ضیف، شوقی. (۱۳۸۳). **تاریخ تطور و علوم بلاغت**. ترجمه: محمد رضا ترکی. تهران: انتشارات سمت
- طیل، حسن. (۱۴۱۸هـ). **اسلوب الالتفات فی البلاغة القرآنیة**. چاپ اول. قاهره: دار الفكر العربی
- سگری، ابوهلال. (بی تا). **کتاب الصناعیتین**. سایت مکتبۃ المصطفی
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۳۶۷). **کتاب العین**. چاپ دوم. قم: مؤسسه دار الهجرة
- فوال عکاو، انعام. (۱۴۱۷). **المعجم المفصل فی علوم البلاغه**. بیروت: دار الکتب العلمیه
- القرطبی، ابی عبد الله محمد بن احمد الانصاری. (۱۳۵۳هـ ق). **الجامع لاحکام القرآن**. ج ۱. چاپ دوم. قاهره: دار الکتب المصریة.

References

- Ibn Ja'far, Qadameh. (Bita). **Poetry Criticism**. Al-Mustafa School website
- Ibn Darid, Muhammad ibn al-Hasan. (Bita). **Jamrah al-Lagh. Out of place**. Jurisprudence School Library Site (lib.eshia.ir)
- Ibn Mu'taz, Abdullah. (Bita). **Out of place**
- Ibn Manzur, Muhammad ibn Makram. (Bita). **The Arabic language. Jurisprudence School Library Site** (lib.eshia.ir)
- Abu Ubaydah Mu'ammam bin Muthanna Al-Timi. (Bita). **Permissible Quran. Research by Dr. Mohammad Fouad Sezken**. Cairo: Al-Khanji School
- Afshar, Behrooz 1389, Aesthetics in Part 30 of the Holy Quran, **Quarterly Journal of Quranic Studies**, Islamic Azad University, Jiroft Branch, Volume 1, No. 3, pp. 31-55.
- Baklani, (Bita). **The Miracle of the Qur'an**. (Out of place).
- Taftazani, Saaduddin. (1411). **First Edition. Qom: Al-Fikr Publications**
- Al-Dinuri, Ibn Qutaybah. (Bita). **Interpretation of the problem of the Qur'an. C1**. Research: Seyed Ahmad Saqr. Cairo: School of Heritage
- Razi, Imam Fakhr. (1424). **The end of Al-Ajaz in the Sea of Miracles. First Edition**. Suspension: Dr. Nasrullah Haji Mufti Oghli. Beirut: Dar Sader
- Rahmani, Homa. (1391). **Semantic revision of rhetorical attention and its types and functions**. Journal of Literary Research.
- Rashid Faleh, Jalil. (1404). **The art of death in the discussions of rhetoric**. Al-Mustansiriyah Magazine.
- Zabidi, Morteza. (Bita). **The crown of the bride is the jewel of the bride**. Out of place. Jurisprudence School Library Site (lib.eshia.ir)
- Zarkashi, Imam Badruddin Muhammad ibn Abdullah. **Al-Burhan Fi Uloom Al-Quran**. C3. Research: Mohammad Abolfazl Ibrahim. Cairo: Heritage
- Zamakhshari, Mahmoud bin Omar. (Bita). **Al-Kashf on the truths of Ghomamz Al-Tanzil and Ayoun Al-Iqawil in the aspects of interpretation**. C 1 Library of the School of Jurisprudence
- Zif, Shoghi. (1383). **The history of evolution and rhetoric**. Translation: Mohammad Reza Torki. Tehran: Samat Publications

- Drum, Hassan. (1418 AH). **The style of death in the rhetoric of the Qur'an. First Edition.** Cairo: Dar al-Fikr al-Arabi
- Asgari, Abu Hilal. (Bita). **The Book of Industries.** Al-Mustafa School website
- Farahidi, Khalil bin Ahmad. (1367). **The Book of Eyes.** second edition. Qom: Al-Hijra Institute
- Photojournalism, Reward. (1417). **Al-Mujam al-Mufasl fi al-Balaghah.** Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya
- Al-Qurtubi, Abi Abdullah Muhammad bin Ahmad Al-Ansari. (1353 AH). **Al-Jame 'Lahkam Al-Quran.** C1. second edition. Cairo: Dar al-Kitab al-Masriya.

COPYRIGHTS

© 2022 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: آقائی مهرداد، عباس زاده فاضل، کاربست صنعت التفات در سوره انبیاء، فصلنامه مطالعات قرآنی، دوره ۱۳، شماره ۵۱، پاییز ۱۴۰۱، صفحات ۱۷۴-۱۵۵.